**مدت: 38**

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمدلله رب العالمين و صلي الله تعالي علي سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و علي آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالي فرجه الشريف.

در آستان ولادت باسعادت مولي‌مان مولي الموحدين و امام المتقين اميرالمؤمنين علي بن ابيطالب صلوات الله و سلامه عليه هستيم. اين ولادت باسعادت را خدمت حضرت بقية الله ارواحنا فداه و حضرت معصومه(ع) و همه شيعيان و مواليان آن بزرگواران تبريک عرض مي‌کنيم و اميدواريم که همه ما از شيعيان و مواليان راستين آن بزرگوار و فرزندان معصومش بوده باشيم. به همين مناسبت اين صلوات خاصه آن بزرگوار را خدمت‌شان تقديم مي‌کنيم.

بسم الله الرحمن الرحيم

للَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَخِي نَبِيِّكَ وَ وَصِيِّهِ وَ وَلِيِّهِ وَ صَفِيِّهِ وَ وَزِيرِهِ وَ مُسْتَوْدَعِ عِلْمِهِ وَ مَوْضِعِ سِرِّهِ وَ بَابِ حِكْمَتِهِ وَ النَّاطِقِ بِحُجَّتِهِ وَ الدَّاعِي إِلَى شَرِيعَتِهِ وَ خَلِيفَتِهِ فِي أُمَّتِهِ وَ مُفَرِّجِ الْكَرْبِ عَنْ وَجْهِهِ قَاصِمِ الْكَفَرَةِ وَ مُرْغِمِ الْفَجَرَةِ الَّذِي جَعَلْتَهُ مِنْ نَبِيِّكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ الْعَنْ مَنْ نَصَبَ لَهُ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ صَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِن‏ أَوْصِيَاءِ أَنْبِيَائِكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ. اللهم صل علي محمد و آل محمد.

بحث در ...

سؤال: ؟؟؟

جواب: خب بدهيد تا لذت داشته باشد. عيدي بدهيد همه ما ملتذ بشويم. اين کبراي کلي که مي‌فرماييد عيدي لازم است تطبيقش بر کي بايد بشود اولاً سادات عظام که در مجلس هستند خب آن‌ها. ماها که جزء رعايا هستيم.

عرض مي‌کنم به اين که بحث در استدلال به استصحاب عدم جعل نجاست بود براي ولد کافري که صار مسلماً يعني آن کافري که پدر هست و مسلم شده.

بگوييم ادله داله بر نجاست اولاد کفار که اجماع و سيره هست چون لبّي است، لسان ندارد اين فرض را شامل نمي‌شود که والد اين ولد مسلم شده باشد. بنابراين شک مي‌کنيم به نحو شبهه حکميه که اين ولد الکافري که حالا پدرش مسلمان شده اين پاک است يا نجس است؟ مي‌گوييم قبلاً قبل الاسلام، يا اوائل اسلام که جعل نجاست نشده بود براي ولد کافر خب جعل نشده بود براي تمام احوالش، هم زماني که پدرش کافر است، هم زماني که پدرش مسلم است براي تمام اين احوال جعل نشده بود. براي آن مقعطي که پدر کافر باشد مي‌دانيم آن عدم جعل به جعل تبديل شده و آن عدم نقض شده. اما براي اين مقطعي که پدر مسلم است آيا بر اين عدم جعل نجاست به جعل تبديل شده يا نشده؟ شک داريم. لاتنقض اليقين بالشک. مي‌گويد يقين به عدم جعل نسبت به اين مقطع را نقض نکن. پس استصحاب بکن عدم جعل نجاست براي اين مقطع را. اين استدلال.

اين استدلال اگر تمام باشد قهراً بر آن قاعده طهارت مقدم است ديگه نوبت به آن نمي‌رسد.

براي جواب از اين استدلال وجوهي مي‌توان گفت که بايد بررسي کنيم. يک وجه را ديروز گفتيم. و آن اين است که کسي بگويد اين استصحاب عدم جعل معارض است با استصحاب بقاء مجعول. چون در اين حالت ما دو حالت سابقه داريم. وقتي نظر به قبل مي‌کنيم دو متيقن دارم. يکي اين که بله به قبل، به قبل خيلي دور که نگاه مي‌کنيم مي‌گوييم جعل نجاست براي اين مقطع نشده بود. اين يک متيقن ماست. يکي متيقن همين نزديکي داريم قبل از اين که اين مسلمان بشود. ديروز، امروز، هر وقت، يک ساعت پيش، اين بچه نجس بود الان نمي‌دانيم با اسلام آوردن او اين نجاست از اين بچه برطرف شد يا نه؟ استصحاب بقاء آن نجاست را بکنيم. که اين را مي‌گوييم استصحاب بقاء مجعول. يعني آن نجاست جعل شده. اين را استصحاب مي‌کنيم. آن استصحاب عدم جعل با اين استصحاب بقاء مجعول تعارض مي‌کند و تساقط مي‌کند. بنابراين نمي‌شود به استصحاب عدم جعل تمسک کرد بگوييم اين نجس نيست. چون بالتعارض تساقط کرد. اين اشکال اول.

از اين اشکال قد يجاب به اين که اين‌ها تعارض ندارند. چون استصحاب بقاء مجعول و شک در اين که آن نجاست قبلي باقي است يا باقي نيست اين مسبب از اين است که آيا اين نجاست بر اين مقطع جعل شده يا جعل نشده. منشاء اين شک آن است که آيا جعل نجاست شده يا نشده. بنابراين استصحاب عدم جعل، استصحاب سبب است. استصحاب بقاء مجعول استصحاب در ناحيه مسبب است. و استصحاب در ناحيه سبب مقدم بر استصحاب در ناحيه مسبب است و يا به تعبير ديگر حاکم است علي ما بين في الاصول. بنابراين استصحاب عدم جعل جاري مي‌شود، استصحاب بقاء مجعول اين جا جاري نمي‌شود تا تعارض کنند. اين يک بيان.

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه. يعني ما اين را مي‌دانيم. نه مضيق؟؟؟ براي اين جا جعل نشده بود، براي اين جا جعل نشده بود، ..... همين عدم جعل که براي اين صورت يقين داريم سابق بوده الان همان عدم جعل که مي‌دانيم سابق بوده استصحاب مي‌کنيم. علت اين که گفتيم مضيق يا چي، آن اين بود که آن جعل صادر شده از شارع را نمي‌دانيم موسع است يا مضيق است. آن را. آن جا هم که استصحاب چيزي را بيان نمي‌توانيم.... اصلي در آن جا نيست. استصحاب عدم تضيق آن، يا موسع بودن آن اين‌ها را نداريم. چون آن‌ها حکم شرعي نيستند. حالات خاص در نظر گرفتن شارع است.

سؤال: ؟؟؟

جواب: بله مي‌دانيم نجس بوده که. اطلاق ندارد بتوانيم به آن دليل بگوييم. ولي حالت سابقه اين است که مي‌گوييم بابا اين آن وقت نجس بود. نشير الي هذا الولد مي‌گوييم اين يک ساعت پيش نجس بود. همان را استصحاب مي‌کنيم.

جواب دومي که از اين تعارض داده مي‌شود اين است که استصحاب بقاء نجاست و بقاء مجعول اين جا جاري نيست. چرا؟ چون موضوع عوض شده. آن که نجس بود ولد الکافر بود. الان اين ولد الکافر نيست، ولد المسلم است. بنابراين استصحاب آن نجاست براي اين اسراء حکم من موضوعٍ الي موضوعً آخر است. در باب استصحاب وحدت موضوع متيقن و مشکوک لازم است. همين آن وقت آن جوري بود حالا شک داريم اين همان نيست. آن ولد الکافر بود اين الان ولد المسلم است. بنابراين استصحاب جاري نمي‌شود مي‌ماند همان استصحاب عدم جعل مي‌گويد براي اين نجاستي جعل نشده است.

اين جواب را مرحوم شهيد صدر قدس سره در بعضي از کلمات‌شان.. نه در اين بحث. در بعضي کلمات‌شان در بحث آخر اشکال کردند و اشکال ايشان هم اشکال درست و واردي است. فرموده که درسته که آن وقت روي عنوان ولد الکافر رفته بود اما درسته در لسان دليل اين است که ولد الکافر نجسٌ ولي اين حيثيت تعليله است در نظر عرف، اين ولد الکافر يعني اين عنوان باعث مي‌شود اين گوشت و پوست و استخوان و اين‌ها نجس باشد در نظر عرف نه ولد الکافر. خود عنوان ولد الکافر به عنوان ولد الکافر قابليت نجاست ندارد. مثلاً بگوييم ولد الکافر، خود اين مفهموم، اين عنوان کلي، آن کثيف است.

سؤال: ؟؟؟

جواب: پس يعني چي؟ يعني اين. يعني اين ذات خارجي.

سؤال: با اين وصف.

جواب: اين وصف نه. حتي با اين وصف هم نه. اين وصف خودش... اوصاف قابليت براي تنجس فيزيکي خارجي ندارد. ذات است. آن که مي‌تواند کثيف باشد اين جسم است. موضوع نجاست، کثافت جسم است. نه صفت الجسم. مثلاً فرض کنيد اين جنس ايراني است، وصف ايرانيتش هم دخالت دارد در اين کثيف باشد. بحث ايرانيت که. اين جسم خارجي اين چنيني است.

سؤال:؟؟؟؟

جواب: هيچ .. اوصاف نه. مگر عينيت خارجيه داشته باشد. مگر عين خارجي باشد.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: نه کلب هم همين جور است.

سؤال:؟؟؟

جواب: کلب هم يعني اين ذات، اين ذات کلب است. آن جا اين ذات کلب است. اسم اين ذات است. نه يک حيثيت است. اسم اين ذات است. همين گوشت و استخوان اسمش کلب است.

اين نظير کجاست؟ نظير اين که الماء المتغير احد اوصافها الثلاثه بالنجس او المتنجس يتنجس. خب مي‌گوييم آب متغير احد اوصافه الثلاثه اين يتنجس. شيخ رضوان عليه و بزرگان در باب استصحاب در باب تمييز موضوع متيقن فرموده‌اند ما موضوع متيقن را بايد از چي بگيريم؟ از دليل، يا از عرف، يا از عقل. اگر بخواهيم اين جا از دليل بگيريم، دليل گفته الماء المتغير احد اوصافه الثلاثه. پس موضوع الماء المتغير است. حالا اگر اين ماء که تغير احد اوصافه الثلاثه يک چند روز گذشت آفتاب به آن تابيد من قِبل نفسه بدون القاء کر بر او مصفا شد. آيا مي‌توانيم استصحاب بقاي نجاستش را بکنيم يا نه؟ اگر بگوييم موضوع استصحاب را از دليل بايد بگيريم نه چون الان متغير نيست. اگر بگوييم موضوع را بايد از عقل بگيريم بايد اين جا ببينيم عقل راه دارد بفهمد موضوع نجاست چيه. اگر عقل مي‌گويد موضوع نجاست بر اين مجموعه هست باز نمي‌توانيم استصحاب کنيم. اگر عقل بگويد نه آن که موضوع نجاست مي‌تواند باشد همان آب است. اين التغيير و تغير و اين‌ها حيثيت تعليليه هستند. اين‌ها باعث مي‌شود. اگر هم بگوييم عقل اين جاها راه ندارد مي‌گويد امور تعبديه هستند من نمي‌فهمم پس عقل هم نمي‌تواند. و قهراً ديگه ما استصحاب هم نمي‌توانيم بکنيم. چون نمي‌دانيم موضوع اين جا هست يا موضوع را بايد از عقل بگيريم عقل هم که اين جا حرفي نمي‌زند.

اما اگر بگوييم موضوع را بايد از عرف بگيريم. عرف مي‌گويد وقتي شارع گفت الماء المتغير احد اوصافه ثلاثه نجسٌ، عرف مي‌گويد يعني آن آب نجس است به واسطه آن تغير. ديگه تغير خودش متصف به نجاست نيست. آن آبي که اين صفت را پيدا کرده، خود آن آب، موصوف متصف به نجاست است، نه موصوف و وصف با هم ديگه که حامل نجاست هم ماء باشد هم وصف تغيرش باشد. نه وصف تغيرش که حامل نجاست نيست. حامل النجاسة خود آب است. فهم عرفي اين است مي‌گويد اين آب نجس شده.

سؤال: اين‌ها چون قابليت ندارد. اين‌هايي که مي‌فرماييد در مورد خود آب هم هست. آب هم يک جسمي است که يک ويژگي و اوصاف ؟؟؟

جواب: بله اين جسم،‌ اين جسم ماء.

سؤال: نه آن تعليل‌تان اين جا هم مي‌آيد. شما مي‌فرماييد که عرف اين جا موضوع را ؟؟؟ خب اگر بگوييم که... اصل مطلب مي‌تواند درست باشد ولي نا به اين تعليل مي‌توانيم بگوييم که علت اين که تغيرّ جزء موضوع نيست اين است که تغير نمي‌تواند متنجس بشود. خب آب هم يعني جسمي که يک سري خصوصيات دارد خب آيا آن خصوصيات نمي‌توانند متنجس باشند.

جواب: نه جسم آب. باز هم جسم آب. نه اين که مثلاً‌ حيث سيلانش. نه حيث سيلانش باز نه. ولي جسم آب. آن که مي‌خواهيم بگوييم اين است، جسم آب.

سؤال: اگر خصوصيت آب بودنش از بين رفت و جسم آب باقي ماند چي؟

جواب: باز نجس است. مگر اين .... بله بله. نه، مگر اين که استحاله بشود. در استحاله کلاً جسم عوض مي‌شود. آن ديگه نيست. آن جسم قبلي نيست. در استحاله کلاً تبديل مي‌شود اما اگر اين جوري نشود بله. مثلاً از روان بودن بيفتد. ولي آب است، آب به آن بگويند.

خب اگر اين را گفتيم خب عرف مي‌گويد بله. آن قبلاً نجس بود استصحاب باقي است ديگه درسته. قضيه متيقنه و مشکوکه يکي است. و نقض مي‌شود. و حق اين است که چون ادله استصحاب مخاطبش عرف است همان که عرف مي‌فهمد مراد گوينده هست. سلام الله عليه. مرادش همان است. بنابراين ما بايد بگوييم که موضوع را از کي بگيريم؟ بايد از عرف بگيريم. هرچه عرف اين را صادق مي‌داند که اگر دست از حالت قبلي بردارد مي‌گويند نقض کردي حالت سابقه را عرف بگويد آن جا استصحاب جاري است.

و ما در اين جا اگر اين بچه يک ساعت پيش نجس بود، مي‌دانيم قطعاً نجس بود. بعد از اين که پدرش اسلام آورد دست از نجاستش برداريم همه مي‌گويند آقا مگر نمي‌دانستي، مگر شارع نگفته لاتنقض اليقين بالشک. خب قبلاً که يک ساعت پيش نجس بود چه جور دست از نجاستش برداشتي. اين با استصحاب بقاء نجاست آن ماء هيچ فرقي نمي‌کند. پس بنابراين، اين جا موضوع باقي است، استصحاب جاري است. کسي بخواهد اين جا استصحاب جاري نيست تمام نيست.

سؤال: ولد کافر با ولد مسلم ؟؟؟

جواب: بله درسته دو جور معامله مي‌کنيم.

سؤال: ؟؟؟

جواب: حکم که دو تا مي‌گويد چون از شارع مطلع هستيم که گفته ولد المسلم حکمش کذا است. اما حرف در اين است که اگر از شرع هيچي به ما نرسيد، دليل نرسيد که اين پاک است، نجس است، حکمش کذا هست يا نيست و عرف به نحو شبهه حکميه شک کردکه الان بايد احکام زماني که پدرش کافر بود بار کند يا نه احکام اسلام را بار کند. فرض شک را بکنيد.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: برخورد خارج به خاطر فتواها است و اين‌ها که شما گفتيد چيه، يا از ادله فهميدند. فرض شک را شما بايد بکنيد. الان بله در خارج به خاطر احکام شرعيه‌اي است که بيان شده. رواياتي که قبلاً خوانديم. فرض الان اين است که اگر ما بوديم و هيچ دليلي نبود. نه قرآن دلالت کرد، نه سنت دلالت کرد، نه اجماعي بود، نه سيره‌اي بود، هيچي هيچ نبود، ما بوديم و فقط اين بود که اين بچه مي‌دانيم که زماني که پدرش کافر بود اسلام حکم کرده بود اين نجس است. آن زمان اسلام حکم کرده بود که اين در قبرستان مسلمان‌ها نبايد دفن بشود، آن زمان حکم کرده بود به اين که ازدواج با او باطل است و.... اين‌ها را حکم کرده بود. هيچ دليلي نداريم بعد از اين که پدرش مسلم شد اين بايد چه کار کرد. هيچ دليلي نداريم. به نحو شبهه حکميه. خب اين جا است که گفته مي‌شود آقا استصحاب عدم جعل آن احکام که يکي‌اش هم نجاست است. عدم جعل براي اين زمان. حالا آن احکام ... جابجا و مختلف مي‌شود عدم جعلش، نتيجه‌اي که از آن مي‌گيريم. يکي‌شان.... جواز نکاح البته ندارد. چون يک وقت ديگه جايز نبود،‌ جواز نکاح جعل نشده بود حالا هم جعل نشده. ولي يک وقتي حرمت دفن او در مقبره مسلمين جعل نشده بود خب استصحاب مي‌کنيم عدم حرمتش را. جابجا بايد ببينيم که آن حالت سابقه‌اي که مي‌خواهيم ؟؟؟؟ چيه؟

سؤال: ؟؟؟؟ عنوان ولد کافر يعني آن عنوان ولد کافر يعني عنوان ولد اسلام ؟؟؟ اين اشکال شهيد صدر وارد نيست اما اگر بله ؟؟؟؟

جواب: حضرت عالي خب بله الحمدلله يک قضيه شرطيه‌اي فرموديد که آن خوبه. که اگر آن جور باشد آن جور است، آن جور باشد آن جور است. شهيد صدر هم قبول دارد ولي فرق ايشان با شما اين است که شهيد صدر حقاً درست مي‌فرمايند که عرف مي‌گويند اين بدن نجس است. اين گوشت و پوست و استخوان که ولد کافر بود نه به عنوان ولد کافر به حيث که ولد کافر حيثيت تقيديه باشد. نه حيثيت تعليليه است. چون ولد کافر است اين بدنش نجس است. اين بدن که باقي است. بدن که عوض نشده. اين فهم عرف است. حالا شما فوق عرف شديد در اثر درس خواندن ديگه خدا کند که آدم هرچي درس مي‌خواند فوق عرف نشود در اين چيزها. و الا فقيه نيست. ممکن است فيلسوف و عارف باشد ولي فيقه نيست. بايد اين جهتش محفوظ بماند تا اين که احکام الهيه را اين ور و آن ور نکند.

سؤال:؟؟؟

جواب: تعليليه نه. تعليليه يعني اين که اين ذات، آن ذات که باقي است. اين ذات که محکوم شد باقي است.

سؤال: ؟؟؟

جواب: آن حيثيت تعليليه شد يعني کار حد وسط در برهان را مي‌کند.

سؤال:؟؟؟

جواب: چون فرزند کافر است اين ذات نجس شد. الان اين ذات از بين رفت؟

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه.

سؤال:؟؟؟

جواب: احسنتم.

سؤال:؟؟؟؟

جواب: توضيح. ببينيد اگر آن واسطه، آن حيثيت تعليليه، حيثيت تعليليه در حدوث و بقاء باشد بله با زوال آن مي‌دانيم حکم از بين رفته حکم که بدون علت نمي‌شود. اما اگر ما احتمال مي‌دهيم اين فقط حيث تعليليه در حدوث است. شايد در بقاء ديگه دخالت نداشته باشد فلذا شک مي‌کنيم نجس است يا نجس نيست. فقط حيثيت تعليليه در حدوث آن نجاست است ولي در بقاء شايد ديگه نه دخالت ندارد. اگر اين جوري شد که به خاطر اين هم شک مي‌کنيم فلذا است مي‌گوييم خب اين موضوع به واسطه آن علت که فقط احتمال دارد علت در حدوث نجاست در آن بود نجس شد حالا آن علت از بين رفته شايد آن ديگه دخالت در بقاء نداشته باشد. بنابراين حالا که دخالت در بقاء ندارد محتمل است همان نجاست سابقه حادثه ولو علتش از بين ديگه رفته اما همان نجاست باقي باشد. چون احتمال مي‌دهيم پس شک مي‌کنيم که آيا آن نجاست باقي است يا نه؟ شارع به ما مي‌گويد لاتنقض اليقين.

سؤال: ؟؟؟ دو قسم دارد؟

جواب: بله حيثيت تعليليه دو قسم دارد. حيثيت تعليليه‌اي که تعليل است براي آن حکم حدوثاً‌ و بقائاً، مثل چي؟ مي‌گويد قلّد عن هذا لأنّ مجتهدٌ، قلّد عنه لانّه مجتهدٌ عالم. اين حيثيت تعليليه است که از اين آقا مي‌شود تقليد کرد. اما علت در حدوث و بقاء است. فلذا اگر يک بيماري پيدا کرد همه معلوماتش يادش رفت نمي‌توانيم بگوييم خب باشد ما از او تقليد مي‌کنيم. چون قبلاً که از اين آقا تقليد مي‌کرديم اين آقا که همان آقا است فقط الزايمر گرفته يادش رفته. نه اين جا حکم عقل و حکم عرف اين است که علم حيثيت تعليليه حدوثاً و بقائاً است. از اين آقا مي‌شود تقليد کرد چون عالم است. اين علم آن جا حيثيت تعليليه هست اما حيثيت تعليليه‌اي است که حدوثاً و بقائاً دخالت دارد.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: يعني آن بله مشروط است به اين، مقيد به اين، حکمش اين است. آن مي‌شود تقييديه. نه اين که اين فقط علت است ولي موضوع چيز ديگري است. نه آن مرکب است، مقيد است، مجموع است.

سؤال: يعني حيثيت تعليليه حدوثي و بقايي غير از حيثيت تقييديه است؟

جواب: بله.

خب اين به خدمت شما پس بنابراين، اين جا استصحاب جاري است به اين بيان و تحقيق خصوصي کبراي اين مسأله در اصول است ديگه. در آن جا. بنابراين، اين جواب دوم درست نيست.

جواب سومي که اين جا يعني مطلب ديگري که اين جا گفته مي‌شود، جواب سوم به اين تعبير تمام نبود. در مقابل .... پس اين استصحاب عدم جعل نجاست تا حالا چند تا اشکال داشت؟ دو تا اشکال، يک اشکال اين بود که اين معارض است با استصحاب بقاء مجعول. براي اين معارض دو تا جواب داده شد يکي اين که آن حاکم است. آن گفتيم جواب درستي است. يک جواب اين بود که اين استصحاب بقاء مجعول جاري نيست چون تعدد موضوع است گفتيم اين جواب درست نيست.

جواب ديگري حالا از آن ....

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: بله بله اتحاد موضوع.

اشکال ديگري که به آن استصحاب عدم جعل هست، عدم جعل نجاست. اين است که اين معارض است با استصحاب عدم جعل طهارت. شما مي‌گوييد قبلاً براي اين نجاست جعل نشده بود استصحاب مي‌کنيم عدم جعل نجاست را. خب ما مي‌گوييم يک وقتي طهارت هم جعل نشده بود. استصحاب مي‌کنيم عدم جعل طهارت را. پس اين دو تا با هم تعارض مي‌کنند تساقط مي‌کنند. اين اشکال هم اشکال وارد و درستي است بنابر مسلک کساني که مي‌گويند هم نجاست، هم طهارت امران مجعولان شرعيان. هم آن را شارع بايد اعتبار کند و جعل کند. نجاست را، هم طهارت يک امر مجعول است. بنابراين...

اما بنابر مسلک بعضي که شيخنا الاستاد التبريزي قدس سره آقاي آشيخ جواد ايشان قائل است به اين که طهارت ليس الا عدم النجاسة. تعبير آخري از همان است ديگه شارع نمي‌آيد... يا شارع نجاست جعل مي‌کند يا نمي‌کند. اگر نجاست جعل کرد مي‌گوييم نجس است، اگر نکرد مي‌گوييم طاهر است. ديگه اين يک مجعول آخري نيست، يک اعتبار آخري نيست. بنابراين استصحاب عدم نجاست که جاري کرديم تعبيرش ديگرش اين است که پاک است. نه لازمه‌اش است، نه يک چيز آخري است. خب بنابر آن مسلک لابأس به. اما چون به خدمت شما عرض شود که مستظهر از ادله شرعيه، ظاهر اين است که طهارت غير نجاست است، نجاست غير طهارت است و اين‌ها مجعولان شرعيان هستند عندنا اين اشکال، اشکال درست و قوي‌اي است. که بله طهارت امر آخري است، نجاست امر آخري است. اين‌ها مجعولان شرعيان هستند. اگر چه ممکن است منشأش هم دو امر واقعي باشد. يعني گتره و گزاف نيست. همين جوري. نه نجاست يک منشاء واقعي دارد در خارج، و شارع به خاطر آن قذارت واقعي خارجي جعل نجاست مي‌فرمايد، اعتبار نجاست مي‌فرمايد. طهارت هم همين جور، يک پاکي، يک نورانيت، يک صفا هست در واقع، شارع هم طبق آن اعتبار طهارت مي‌فرمايد. البته اين مانع از اين نيست که ممکن است يک جايي هم اعتبار نجاست بفرمايد بدون اين که چنين چيزي در خارج باشد. مثل نجاست کفار علي ما احتمله الامام قدس سره که ممکن است يک امر سياسي باشد براي ايجاد تنفر در... و الا نه اين که در خارج واقعاً آدم کافر يک قذارت تکويني دارد. اين چنين ممکن است نباشد.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: بله. خب يعني احتمالش داده شده در بحث خودش.

سؤال: ؟؟؟

جواب: قهراً. استصحاب عدم طهارت مبتلاي به اين معارض است و حجت نيست. يعني اين اشکال را وارد مي‌دانيم.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: همان عدم جعل نجاست معارض است با استصحاب عدم جعل طهارت. و ديگه اين جا حاکم و محکوم و فلان هم ندارد فلذا است که هر دو در عرض هم هستند تعارض مي‌کنند، تساقط مي‌کنند.

سؤال: ؟؟؟

جواب: نهايتاً اين که اين راه تمام نيست به خاطر اين اشکال.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: نمي‌دهد. اگر بگوييم آهان. اگر شما بگوييد که نه چون طهارت خودش امر شرعي اثر ديگه‌اي نمي‌‌خواهد. اين جعل، درست. بنابراين، اين دو تا با هم تعارض مي‌کنند تساقط مي‌کنند.

خب اين راه هم پس کنار رفت. بقي في المقام امرٌ که من خيال مي‌کردم و قاطع بودم که آن روايتي که ديروز خوانديم که «اذا اسلم العبد جرّ الولد الي الاسلام» اين جا مطرح کردم، اين قاطع بودم. ولي دوستان فرمودند که نه شما اين روايت را قبل مطرح نکرديد. خب اين تفره‌اي پيش آمده بود من اين را قبل از روايات بعدي که گفتم نوشته بودم. اين مثل اين که گفته نشده بوده. يعني مثل اين که نه حتماً گفته نشده بوده. بنابراين هذا تدارک مي‌کنيم چون اين خودش دليل مهمي است در مقام اين روايتي که جا مانده بود عرض مي‌کنيم. اين روايت شريفه را شيخ طوسي قدس سره در تهذيب نقل فرموده و صاحب وسائل روايت را در باب هفتاد از ابواب کتاب عتق، حديث اول نقل فرموده.[[1]](#footnote-1)

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي الْجَوْزَاءِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: إِذَا أَسْلَمَ الْأَبُ جَرَّ الْوَلَدَ إِلَى الْإِسْلَام‏. (يا جُرّ الولد الي الاسلام) فَمَنْ أَدْرَكَ مِنْ وُلْدِهِ

فَمَن أدرک أي بلغ، بالغ بشود.

فَمَنْ أَدْرَكَ مِنْ وُلْدِهِ دُعِيَ إِلَى الْإِسْلَامِ فَإِنْ أَبَى قُتِلَ.

التفصيل قاطعٌ للشرکة. آن‌هايي که بالغ مي‌شوند لم يجَّر. يا لم يجِّر. پدر آن‌ها را به اسلام نمي‌کشد. يا کشانده نمي‌شوند. آن‌ها مستقلاً اسلام به آن‌ها عرضه مي‌شود اگر قبول کردند فبها اگر نکردند کشته مي‌شوند.

اما آن‌هايي که بالغ نشده‌اند، غير بالغ‌ها اين روايت مي‌فرمايد که تابع پدر هستند. اسلام پدر، اسلام آن‌ها هم مي‌شود و تابع او هستند. و اين روايت ؟؟؟ که فقط غير مميز را نمي‌گويد. غيربالغ، غيربالغ تابع پدر مي‌شود. بالغ حسابش مستقل است. اين روايت دلالتش دلالت تام و خوبي است و حتي غيرمميز را هم شامل مي‌شود.

سؤال: جرّ يعني چي؟

جواب: يعني مي‌کشاندش. مي‌کشاند او را به اسلام.

خب قهراً اگر غيرمميز باشد يا... قهراً‌ اين اسلام، اسلام حکمي است و تبعي است ديگه. چون اسلام حقيقي آن است که به شهادتين باشد. نه اين که خودبخود چون آن شده همين طوري بگوييم اين مسلمان است.

إنما الکلام در سند اين روايت است.

سؤال:؟؟؟

جواب: بله. جرّ الولد الي الاسلام به ديگه اين‌ها همان‌هايي است که گفتيم. با اين اسلامش ثابت مي‌شود اگر آن کبري به آن ضميمه کنيم کل مسلمٍ طاهر که اين هم پاک خواهد شد. و الا اگر بگوييم که نه آن کبري را قبول نداريم اين مي‌گويد ولدش، جرّ ولده الي الاسلام. اين مسلمان است اما حالا پاک است يا پاک نيست؟ خود اين روايت نمي‌تواند دلالت بکند. و لکن ممکن است کسي بگويد اطلاق مقامي‌اش که دارد مي‌گويد ولد به اسلام کشيده مي‌شود. خب اگر واقعاً اين نجس است، اين پدر بايد اجتناب کند از اين بچه‌ها. تا مادامي که خودشان انتخاب اسلام نکردند اجتناب بکند. اين مقام، مقامي است که بايد تنبيه بشود براي اين مسأله. بگويند اين پدر درسته گفتيم بچه‌هايت مسلمان هستند ولي پاک نيستند. حالا اين بچه شيرخواري که داري، اين بچه دو ساله‌اي که داري، اين بچه چهار، پنج ساله‌اي که داري اين‌ها همه نجس هستند. و شما توي زندگي بايد از اين‌ها اجتناب بکني. اين يک امر خيلي مهمي است. اين جاي اين است که تنبيه بشود و گفته بشود. عدم بيان و تنبيه اين که بايد اجتناب بکني و با او معامله طهارت نکني اين دلالت مي‌کند بر اين که چنين حکمي در اين جا نيست و اين‌ها پاک هستند. بنابراين به اطلاق مقامي مي‌توانيم تمسک کنيم براي اين جهت.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: کي را؟ آن بالغ است. غيربالغ را نگفت. آن بالغ است که دُعي الي الاسلام. غير بالغ را نگفت.

سؤال:؟؟؟

جواب: خب بالغ که خودش يک آدم حسابي است ديگه. بالغ است ديگه. مثل بقيه مسلمان‌ها است. آن بله دُعي الي الاسلام.

سؤال: ؟؟؟‌ اگر اسلام پدر نقشي در اين بالغ ندارد معنا ندارد که ...

جواب: ندارد ديگه. اسلام پدر نقشي در بالغ ندارد.

سؤال: خب اگر ندارد پس چرا مي‌کشندش؟

جواب: چون دُعي الي الاسلام و لم يقبل.

سؤال: پس اين جوري همه کفار را بايد دعوت کنند هر کافر ماند حد جاري کنند.

جواب‌: اشکال دارد. اگر که شما مبسوط اليد بوديد چه اشکالي دارد بايد اين کار را بکنيد.

سؤال: ؟؟؟

جواب: بله بله. پيامبر اين کار را مي‌فرموده به حسب نقل. ائمه عليهم السلام هم که مبسوط نبودند. مبسوط اليد نيستند. آقاي خويي هم در منهاج الصالحين مراجعه کنيد. آقاي خويي در منهاج الصالحين مي‌فرمايد فقيه اگر مبسوط اليد باشد در زمان غيبت هم بايد اين کار را بکند. و ايشان هم جهاد ابتدايي را واجب مي‌داند. منتها اگر بسط يد داشته باشد. امام جهاد ابتدايي را مي‌گويد فيه اشکالٌ. مرحوم امام جهاد ابتدايي را مي‌گويد فيه اشکالٌ ايشان فتوا نمي‌دهد به اين که جهاد ابتدايي بر فقيه واجب است. اگرچه تشکيل حکومت اسلام براي او واجب است اگر بتواند. اما جهاد ابتدايي را مي‌گويد فيه اشکالٌ. آقاي خويي مي‌گويد نه روايات و ادله داله بر جهاد ابتدايي اطلاق دارد فقيه هم بر او در عصر غيبت لازم است بر مسلمين. حالا اگر فقيه بود چون خب حرف فقيه از اين جوري درستش مي‌کنند. فقيه چون نفوذ دارد و نافذ است و مي‌تواند اين کار را انجام بدهد. اگر نبود عدول مؤمنين بايد اين کار را بکنند. بله اگر مبسوط اليد است مي‌گويد بايد دعوت بکنند آن‌ها را قبول کردند فبها، نکردند بجنگند با آن‌ها.

سؤال: زمان پيغمبر هم جزيه مي‌گرفتند از آن‌ها.

جواب: شما هم اگر مي‌توانيد بگيريد. اشکالي ندارد.

سؤال: ؟؟؟

جواب: بله يعني دعوت به اسلام مي‌شوند حالا اين قُتل که اين جا مي‌فرمايد آن روايت ديگه مي‌گويد يا جزيه بگير آن وقت جمع بين اين‌ها مي‌شود تخيير. حالا اين فعلاً دارد مي‌گويد بايد بکشيد. آن روايت هم مي‌گويد در فلان صورت جزيه مي‌تواني بگيري پس جمع بينهما تخيير مي‌شود.

سؤال:؟؟؟؟

جواب: بابا بالغ هستند.

سؤال: ؟؟؟

جواب: قُتِل. بله.

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه نه. نه اين جور نيست.

خب حالا اين به خدمت شما. حالا آن احکام خودش سر جاي خودش به آن‌ها کاري نداريم فعلاً که بگوييم اين جوري هست يا اين جوري نيست. حالا آقايان نگذاشتند ديگه وارد سند بشويم بعداً سند اين روايت مي‌ماند براي روز شنبه ان شاء الله. و صلي الله ....

**پايان جلسه.**

1. . وسائل الشیعه، ج 23، ص 107. [↑](#footnote-ref-1)